

هو العليم

اشعاری از مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین
کمپانی در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام الله
علیها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اشعاری از مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین
کمپانی در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
چه نیکو فخر الفلاسفة و الحكماء المتألهین و
شیخ الفقهاء و العلماء المعاصرین؛ مرحوم حاج شیخ
محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی طاب ثراه
سروده است:

۱. وَ لِلْسَّبَاطِ رَنَّةٌ صَدَّاهَا *** فِي مَسْمَعِ الدَّهْرِ فَمَا

أَشْجَاهَا

۲. وَ الْأَثْرُ الْبَاقِي كَمِثْلِ الدَّمْلَجِ *** فِي عَضْدِ الزَّهْرَاءِ

أَقْوَى الْحُجَجِ

۳. وَ مِنْ سَوَادٍ مَتْنَهَا اسْوَدَّ الْفَضَا *** يَا سَاعِدَ اللّٰهِ

الْإِمَامِ الْمُرْتَضَى

۴. وَ لَسْتُ أَذْرِي خَبَرَ الْمِسْمَارِ *** سَلَّ صَدْرَهَا

خِزَانَةَ الْأَسْرَارِ

۵. وَ فِي جَنِينِ الْمَجْدِ مَا يَدْمِي الْحَشَا *** وَ هَلْ لَّهُمْ

إِخْفَاءُ أَمْرٍ قَدْ فَشَا

۶. وَ الْبَابُ وَ الْجِدَارُ وَ الدَّمَاءُ *** شُهُودٌ صِدْقِ مَا بِهِ

خَفَاءُ

٧. لَقَدْ جَنَى الْجَانِي عَلَى جَنِينِهَا *** فَاُنْدَكِتِ الْجِبَالُ

مِنْ حَنِينِهَا

٨. وَرَضَّ تِلْكَ الْأَضْلَعُ الزَّكِيَّةُ *** رِزِيَّةٌ مَا مِثْلُهَا

رِزِيَّةٌ

٩. وَجَاوَزَ الْحَدَّ بِلَطْمِ الْحَدِّ *** سَلَّتْ يَدُ الطُّغْيَانِ وَ

التَّعْدَى

١٠. فَاحْمَرَّتِ الْعَيْنُ وَ عَيْنُ الْمَعْرِفَةِ *** تُدْرِفُ

بِالدَّمْعِ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ

١١. وَ لَا يَزِيلُ حَمْزَةَ الْعَيْنِ سِوَى *** بِيضِ السُّيُوفِ

يَوْمَ يَنْشُرُ اللَّوَى

١٢. فَإِنَّ كَسْرَ الضَّلْعِ لَيْسَ يَنْجِبُ *** إِلَّا بِصَمَامِ

عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ

١٣. أَهَكَذَا يَصْنَعُ بَابِنَةَ النَّبِيِّ *** حِرْصًا عَلَى الْمُلْكِ

فِيَا لِلْعَجَبِ^١

^١. كتاب «وفاة الصديقة الزهراء» عليهما السلام تأليف سيد عبد الرزاق موسى مقرر ص ٣٦ و ص ٣٧ و اين ابیات را بجهت وفات حضرت صديقه عليها السلام در اين موضع انتخاب کرده است وليکن تمام قصيده را كه مُصدَّر به بيت: جوهرة القدس من الكنز الحنفى، بدت فأبدت عاليات الأحرف مى باشد

۱. آن تازیانه که بر زهراء خورد، ناله و صدائی کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصه و حزن آور بوده است؟

۲. و آن اثری که در بازوی زهراء همانند دُمَل باقی ماند؛ بهترین و قوی‌ترین دلیل برای ضرب تازیانه است.

۳. و از سیاهی آنچه که از بازوی او ظاهر شده بود؛ عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا إمام مرتضی را در این مصیبت مدد کن و یاری فرما!

۴. و من آنکسی نیستم که خبر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را بپرس!

۵. و درباره داستان سقط جنین: محسنی که صاحب هر گونه فضیلت و شرف است؛ مطالبی است که دل انسان را خون می‌کند. و آیا برای این جنایت پیشگان ممکن است پنهان دارند خبری را که روزگار آنرا فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!؟

و شامل ۱۰۹ بیت است؛ در همین کتاب از ص ۱۲۶ تا ص ۱۳۱ آورده است.

۶. آری اینک در و دیوار و خونهای که از صدیقه

آمده است؛ گواهان راستینی هستند که در آن خطائی نیست.

۷. حقاً و تحقیقاً آن شخص جنایت پیشه، بر

جنین زهراء چنان جنایتی کرد که از ناله و آه زهراء کوهها پاره پاره و خرد و گسسته شد.

۸. و آن استخوانهای سینه پاک و طاهر و مُطهر

را چنان در هم کوفت که مصیبتی در جهان همانند

آن مصیبت نیست ۹. و با سیلی ای که بر صورت

زهراء نواخت؛ دیگر جنایت را از حدّ به در بُرد؛ شلّ

و بدون حرکت باد دست طغیان و تعدّی .

۱۰. چشمان زهراء از آن سیلی قرمز شد، و چشم

عرفان روزگار پیوسته برای این حالت زهراء اشکبار

است..

۱۱. و آن قرمزی دیدگان زهراء را چیزی

نمی تواند بر طرف گرداند؛ مگر شمشیرهای آبدار و

بُرنده، در روزی که پرچمها را بر علیه دشمنان باز

کنند؛ و کتیبهها را حرکت دهند.

۱۲. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را

چیزی منجبر نمی‌کند، و آن زخم را مرهم نمی‌نهد
مگر شمشیر برنده استوار و با قدرت .

۱۳. آیا اینگونه با دختر پیغمبر رفتار می‌کنند؛

برای حرصی که به حکومت و ولایت دارند؟ این
بسیار عجیب است .

و همچنین آیه الله اصفهانی کمپانی در مصیبت
حضرت صدیقه سلام الله علیها، مرثیه‌ای بسیار
جالب و حاوی حقائق، در دیوان شعر پارسی خود
آورده است؛ و ما در اینجا به ذکر دو بند اول آن اکتفا
می‌کنیم:

تا در بیت الحرام از آتش بیگانه سوخت ***

کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت

شمع بزم آفرینش با هزاران اشگ و آه *** شد

چنان، کز دودِ اهش سینه کاشانه سوخت

آتشی در بیت معمورِ ولایت شعله زد *** تا ابد

زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت

آه از آن پیمان شکن کز کینه خمّ غدیر *** آتشی

افروخت تا هم خمّ و هم پیمانانه سوخت

^۱ در نسخه بدل، خمخانه آمده است.

لیلی حسنِ قِدَم، چون سوخت از سر تا قدم ***
 همچو مجنون، عقلِ رهبر را دل دیوانه سوخت
 گلشن فرخِ فر توحید، آن دم شد تباه *** کز
 سُمومِ شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت
 گنجِ علم و معرفت شد طمعهِ اُفعی صفت *** تا
 که از بیدادِ دونان گوهر یکدانه سوخت
 حاصلِ باغِ نبوت، رفت بر باد فنا *** خرمنی در
 آرزویِ خامِ آب و دانه سوخت
 کرکسِ دون، پنجه زد بر رویِ طاوسِ ازل ***
 عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت
 آتشی آتش پرستی در جهان آفروخته *** خرمن
 اسلام و دین را تا قیامت سوخته
 سینه‌ای کز معرفت گنجینه اُسرار بود *** کی
 سزاوار فشارِ آن در و دیوار بود؟
 طور سینه‌ای تجلی، مشعلی از نور شد *** سینه
 سینه‌ای وحدت، مشتعل از نار بود
 ناله بانو زد اندر خرمن هستی شرر *** گوئی
 اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود
 آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی *** از

کجا پهلوی او را تاب آن آزار بود

گردش گردون دون بین، کز جفای س مری ***

نقطه پرگار وحدت، مرکز مسمار بود

صورتش نیلی شد از سیلی، که چون سیل سیاه

*** روی گیتی^۱ زین مصیبت، تا قیامت تار بود

شهریاری شد به بند بندهای از بندگان *** آنکه

جبریل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه، بانو با نوای جانگداز *** تا توانائی

به تن تا قوت رفتار بود

گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد

لیک پای همّتش بر گنبد دوّار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد *** لیک

بر گردون بلند از دست آن گمراه شد^۲

در «مروج الذهب» آورده است که: و لَمَّا قُبِضَتْ

فَاطِمَةُ جَزَعَتْ عَلَيْهَا بَعْلُهَا عَلِيٌّ جَزَعًا شَدِيدًا وَ اِشْتَدَّ بِكَأْوِهِ

وَ ظَهَرَ اُنَيْنُهُ وَ حَنِينُهُ وَ قَالَ فِي ذَلِكَ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ *** وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ

^۱ . در نسخه بدل، گردون آمده است .

^۲ دیوان کمپانی «ص ۴۲ و ص ۴۳، ۴»

المَمَاتِ قَلِيلُ

وَإِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ *** دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا

يَدُومُ خَلِيلُ^۱

« چون فاطمه سلام الله عليها رحلت کرد، برای او شوهرش علی جزع شدیدی کرد، و گریه‌اش شدت یافت؛ و آه و ناله‌اش ظهور کرد؛ و در این مصیبت این دو بیت را انشاء فرمود: در عاقبت برای هر اجتماعی که بین دو محبوب صورت گیرد؛ فراق و جدائی است؛ و تمام مصیبتها در برابر مرگ، ناچیز و کم مقدار است. آری از دست دادن من فاطمه را بعد از احمد؛ دلیل بر آنست که هیچ محبوب و یار مهربانی دوام ندارد و باقی نمی‌ماند.»

^۱ . مَرُوجُ الذَّهَبِ ، طبع مطبعة سعادة مصر، ۱۳۶۷ هجری قمری، ج ۲، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸، ۵